

نویسنده: Dieter Fröhlich

برگردان از آلمانی به فارسی دری: اسد الم

بخش هفتم

مقدمه نویسنده

ناسیونالیسم و دولت های ملی در کشور های رو به انکشاف

مشکلات همگرایی گروه های قومی در افغانستان

(ب) ناسیونالیسم به مثابه ایدیولوژی اتحاد جامعه

ما ناسیونالیسم را به مثابه ایدیولوژی اتحاد جامعه توصیف می کنیم و ما تحت ایدیولوژی
تصوراتی را در باره واقعیت می دانیم که یک سلسله ارزشها با آن در پیوند اند⁹².

این وظیفه ناسیونالیسم به مثابه ایدیولوژی است تا پیچیدگی های جامعه را کاهش دهد، و این هدف
بوسیله ترسیم یا اعمار چیزی شبیه به «یک واقعیت قبول شده»، یک فکر، یک «تصور» که
اعضای جامعه از جامعه شان دارند، برآورده شده می تواند. اویگن لمبرگ (Eugen Lemberg)
پیش شرط های را می شمارد که این چنین ایدیولوژی داشته باشد، تا یک جامعه را یک دست نگاه
دارد. « این ایدیولوژی باید،

(الف) بر اساس یک مشخصه ویژه (کرکترستیک) یک تصویر کلی از گروه جمع شده داشته باشد
که مرز این گروه را از محیط ماحول پیرامونی آن جدا می سازد،

(ب) به این گروه نقشی را در محیط ماحول آن تعیین کند،

(پ) که به آن احساس پیروزی بالای محیط ماحول بدهد،

(ت) یک سیستم با هنجار متکی بر گروه یعنی روحیه گروهی ای را انکشاف دهد که در داخل
گروه، یک رفتار یا برخورد گروهی متفاوتی در مقایسه با بیرون تعیین یا وضع می کند ،

(ث) احساس تهدید خارجی و تصور دشمن داشتن را بوجود بیاورد،

⁹² Theodor Geiger, *Ideologie und Wahrheit*, Stuttgart 1953, S. 53-65, insbes S. 64-65.

این یک تغییر در فورموله کردن تعریف ناسیونالیسم به حیث هویت خودی اجتماعی است. هر دو تعریف از نظر محتوا
یکسان می باشند و می توانند که به شکل بدیل ارائه گردند، زیرا هویت یک شخص نیز در آخرین تحلیل ایدیولوژی
شخص در باره خودش است. تفاوت بین ناسیونالیسم به مثابه هویت خودی تمام جامعه و ایدیولوژی اتحاد اجتماعی فقط
یک چشم انداز می باشد: در حالی که فورمولبندی اولی بیشتر اجزای روانشناسانه و پیدایش ناسیونالیسم را نشان می
دهد، فورمولبندی دومی بیشتر جنبه های موثر اجتماعی را مورد مطالعه قرار می دهد.

ج) اتحاد گروه را به حیث یک متاع گرانبهای حیاتی در مقابل تفرقه برجسته می سازد که باید با احتیاط و دقت از آن محافظت شود،

چ) هر عضو گروه را آماده برای فداکاری گرداند و به اعضای فداکار پاداش بدهد».⁹³

برای یک فرد اروپای غربی وقتی ایدئولوژی را که به این شکل از طرف لمبرگ تدوین شده است، در ناسیونالیسم ببیند مشکل تمام می شود. اما یک نظری اجمالی به پدران روشن بین ناسیونالیسم اروپایی به طور مثال بورک (Burke) و بینتهام (Bentham) برای انگلیس، باریس (Barres) و مورراس (Mauras) برای فرانسه، فیشته و تایچکه (Treischke) در مورد آلمان این را تأیید می کند که ناسیونالیسم واقعاً به همین شکل فورموله شده است.⁹⁴

مشابه به مذاهب مجموعه فکری در سمبول های ثانوی تجسم می یابد⁹⁵، به طور نمونه منارها، بیرق ها، نشان ها، سرود ملی «بت می شوند» توانایی های علمی و فرهنگی اعضای این جامعه به نام توانایی های ملی یاد می شوند، و به مثابه نمادی در نماد (Verdinglichung) ناسیونالیسم ارزش آن ارتقا می یابد. به همین قیاس و به همین مشابهت در هر یکی از ادیان تجسم شخصیت به میان می آید: «ماریانی (Marianne)» به مثابه تجلی ملت فرانسه، «جان بول (John Bull)» برای انگلیس، «گرمانیا (Germania)» برای آلمان، «عمو سام (Uncle Sam)» برای ایالات متحد آمریکا. این کار تا آنجا پیش می رود که به مانند مذهب توتم پرستی، نماد های حیوانی توتمی (totemistische Tiersymbole) می رود که قدرت و نیروی هر ملت را به نمایش بگذارد: خرس روسی، عقاب آلمانی و آمریکایی، شیر انگلیسی. این ظرفیت های ویژه و تجسم های سمبولیک ناسیونالیسم امروز در اروپای غربی به صورت عموم بدون بازتاب و غیر آگاهانه می باشند، اما نماد های ملی در حالات ویژه به طور مثال در جشن های ملی و یا در هنگام اقامت در خارج احساسات و پیوند های احساسی را قویاً در آگاهی زنده و تقویت می کند.⁹⁶

ما امروز به آسانی این را تجاهل می کنیم که ناسیونالیسم تا چه اندازه احساس پیروزی گروه خودی را در مقابل گروه های غیر خودی تقویت می کند، چیزی که در افکار مسیونری تجلی اش را یافت: «آفریده آلمانی» که با آن دنیا نجات پیدا کند، «تمدن فرانسوی»، «روش زندگی امریکایی». برای تقویه روحیه گروه های که رفتار خودمدار و ماکیاولیستی را توجیه می کنند، قواعد تمام مانند: حق آن است که به نفع مردم باشد؛ درست یا غلط - کشور من (right or wrong/ my country) پیدا می شود.

⁹³ Eugen Lember, Nationalismus, Bd. 2, Reinbek 1964, S. 65.

⁹⁴ Eugen Lember, Nationalismus, Bd. 1, a.a. O. und Carlton J. H. Hayes, The Historical Evolution of Modern Nationalism, a.a. O.

⁹⁵ سمبول های ثانوی مادی شده اند، سمبول های ثانوی، سمبول ها یا نمادهای می باشند که با سمبول های دیگر نشان داده می شود. مثلاً ناسیونالیسم خود (نماد) است، اما با نماد بیرق، سرود ملی و غیره تجلی می کند (نمادهای ثانوی).
⁹⁶ چارلس د گوله (Charles de Gaulle) آگاهانه پیوندهای ملی و تمایل شدید به نمادین کردن نمادها را نشان می دهد، وقتی او می نویسد: از زمان تولد من مراد در تصورات من پدیده ای بنام فرانسه همراهی می کند... چیزی که در من نیروی روحی مرا زنده نگاه می دارد. فرانسه برایم مانند شهزاده افسانه ها و یا مانند مدونا در دیوار کلیسا می باشد، که مرا بسوی یک سرنوشت. با شکوه و غیر عادی فرا می خواند. غریزه طبیعی من برایم می گوید مشیت الهی طوری است که فرانسه نمی تواند که فرانسه باشد، اگر در جهان در ردیف اول قرار نداشته باشد. و خلص اینکه من معتقد ام که بدون یک نام والا، فرانسه نمی تواند که فرانسه باشد.

, Memoiren: Der Ruf, 1940-1942, Berlin und Frankreich 1955 (zuerst 1954), S. 7. Charles de Gaulle

در این جا باید اشاره شود که محتوای ایدیولوژی ملی که توسط لمبرگ بدان اشاره می شود، قبل از همه احساس تهدید خارجی، تصور دشمن داشتن، بیشتر در مورد یک تیپ مخصوص ناسیونالیسم یعنی ناسیونالیسم ثانوی صادق است.⁹⁷

س) ستیزه وفاداری: فرد در میان ایدیولوژی ها

وقتی که در یک جامعه چندین ایدیولوژی در رقابت قرار می گیرند، بر اساس محتوای آنها و تحت وضعیت های ویژه ای امکان تقابل و موضع گیری های متضاد ایدیولوژیک وجود دارد. مطالبات متضاد این ایدیولوژی ها در حوزه شخصی باعث تنش های اخلاقی می شوند. به طور نمونه دستور «تو نباید بکشی» مسیحیت در مقابل مطالبه ناسیونالیستی وفاداری بی قید و شرط از ملت و به هر قیمتی قرار می گیرد. طوری که تاریخ نشان می دهد، در اروپا مطالبات مذهبی تقریباً همیشه مغلوب مطالبات ناسیونالیستی بوده است. اگر گروه های مذهبی به طور مثال شاخه مذهبی «شاهدان یهوه خدای بنی اسرائیل» (Jehovas) عقیده مذهبی شان را جدی بگیرند و بر اساس آن عمل کنند، به طور عموم شهروندان شان به آن کمتر تفاهم نشان می دهند. به صورت عموم مغلوبیت مذهب در مقابل ناسیونالیسم نشان نیاز کاهش احساس ناامنی یا دغدغه اجتماعی در مقایسه با احساس ناامنی یا دغدغه منافذ یکی می باشد.

یک حالت رقابتی در بین انترناسیونالیسم کمونیستی و ناسیونالیسم نیز وجود دارد. ایده یا تفکر کمونیستی مارکس منکر نظام-اجتماعی منطقی می باشد و نظام را در مقابل تقسیم منطقی دولتها و نظام های اجتماعی بر اساس طبقات اجتماعی نادار و دارا تقسیم می کند. اما تاریخ کمونیسم و مخصوصاً حوادث جاری بلاک شرق نشان می دهد که کمونیسم تا حالا نتوانسته است ناسیونالیسم را به حاشیه براند. اگر این تز یا فرضیه ما که اعضای جوامع نیاز مبرم به شناخت اتحاد اجتماعی دارد، قبول شود، این پیش رفت قابل انتظار است. و یا به بیان دیگر: واقعیت مغلوبیت کمونیسم به مثابه یک ایدیولوژی در مقابل ناسیونالیسم می تواند که به حیث یک ثبوت برای درستی تز ما ارائه شود.⁹⁸

اگر مشکل- کمونیسم را از سطح انترناسیونال (بین المللی) به سطح انترناسیونال (درون ملیتی) نقل مکان دهیم، باز هم به همین نتیجه گیری می رسیم: در اینجا نیز نیاز مطالبه اقتصادی-اجتماعی نادارها برای بهبود مادی، سهم گیری در تضامیم سیاسی و ارتقاء موقف اجتماعی آنها در مقابل نیاز متعلق بودن به جماعت اجتماعی به صورت عموم کم رنگ است. به این شکل سوسیال دموکرات های آلمان 1914 بعد از یک مبارزه تقریباً 50 ساله در مقابل دولت اقتدارگرای قیصر خود را به حیث ناسیونالیست های مشتاق به ثبوت رساندند و این در حالی بود که قیصر آلمان «هیچ حزبی، فقط و فقط آلمانی» را می شناخت. آنها با پیچ و تاب دادن افکار انترناسیونالیسم سوسیالیستی با اعتبارات جنگی موافقت نمودند و به جنگ بدون هیچ گونه مطالبه سیاسی و اجتماعی رأی مثبت دادند و به این شکل آنها علایق چندین دهه خویش را انکار نمودند.

⁹⁷ برای جزئیات بیشتر رجوع شود به «ناسیونالیسم ثانوی»

⁹⁸ این جمله بخاطری به شکل محصور شده فورمولبندی شد، زیرا که در روابط کمونیسم و ناسیونالیسم در اروپای شرقی عواملی دیگری به طور مثال تجارب تاریخی منفی کشور های مربوطه در بین خودشان و هم چنین سیاست خود خواهی-ملی زیر نام انترناسیونالیسم عملی شده است و می شود.

هیچ چیزی دیگری سوسیال دموکراسی سابق آلمانی را بیشتر از این اقترا مغرضانه که آنها جوانان بی پدر وطن می باشند، متضرر نمی ساخت. بدین لحاظ آنها در مقابل هیچ چیزی بیشتر از تضعیف این عناد و کینه تیزی مبارزه نمودند⁹⁹. و یکی از ویراستارهای سوسیالیست در 1916 ابراز داشت: در این مبارزه ما چیزی را که کاملاً فراموش کرده بودیم از نو آموختیم: و آن اینکه به غیر از تمام ستیزه های طبقاتی تمام طبقات این ملت تقریباً باهم می باشند. ما سوسیال دموکرات های آلمان در این مبارزه آموختیم که خود را به عنوان بخشی از ملت آلمان ببینیم، اما مطمئناً نه بخش بد آن. ما دیگر هرگز نمی خواهیم از جانب کدام شخصی از جناح چپ و یا راست این احساس ما به سرقت برود که بخشی از مردم آلمان می باشیم¹⁰⁰.

ناسیونالیسم در گذشته ها خود را به مثابه وسیله مؤثر حاکمیت نشان داده است، جبران وضعیت بد اجتماعی اقتصادی را کرده است و از بین بردن آن را به تعویق انداخته است. تاکتیکی که بدان رجحان داده می شود، نقشه تهدید خارجی جامعه و یا دراماتیزه کردن تهدید واقعی است. مؤثریت این چنین تجاربی یکبار دیگر ثابت می سازد که چقدر برای اعضای یک جامعه اتحاد جامعه به حیث یک جماعت مهم می باشد. ما در ادعای خویش مبنی بر اینکه وظیفه ناسیونالیسم به مثابه کاهش احساس ناامنی اجتماعی است، معتقد به این می باشیم که سوالی را که رالف داریندورف (Ralf Dahrendorf) به شکل غیر مستقیم مطرح کرده است، جواب داده باشیم: «جامعه آلمانی به مانند سابق به دو بخش تقسیم می باشد، بخش بالایی که کمتر از پایینی ها می داند و بخش پایینی که خیلی کم از بالا می داند. فقط تئوری های تحلیلی روانکاوانه تا اندازه ای توانایی تشریح این را دارد که چرا همچون جامعه تقسیم شده ای بی اتفاقی داخلی اش را سیستماتیک بوسیله ایدیولوژی های جماعت قومی (Volksgemeinschaft) و همبستگی ملی جبران می کند»¹⁰¹.

ناسیونالیسم برای کاهش ناامنی اجتماعی و تنش های احساسی شاید یک رهیافت تئوری تحلیل روانکاوانه باشد.

برخلاف مشکلات متافیزیکی مشکل ناسیونالیسم قاعدتاً از نظر معرفتی قابل درک است. کلیت اجتماعی را از نظر عقلانی می توان درک نمود، بدون اینکه بدنبال ساختار یا طرح کمکی ایدیولوژیک رفت. رنه کونینگ (Rene König) در این رابطه به ارزش و مفهوم در حال رشد تحقیقات علم جامعه شناسی برای تشریح تمام روابط اشاره می کند، که به شهروندان عادی به صورت عموم غیر قابل فهم می ماند. با شناخت های در حال افزایش جامعه شناسی و گسترش نفوذ دانشمندان علم جامعه شناسی در جامعه، ناسیونالیسم می تواند از ایدیولوژی زدایی نجات یافته و در یک حوزه معرفتی خارج از احساسات منتقل شود.¹⁰² اطلاعات در باره جامعه و بحث ارتباطات آن، و بحث اجتماعی «خود» بدین ترتیب کیفیت یک روند روانشناسانه را به خود می گیرد.¹⁰³

⁹⁹ Ralf Dahrendorf, Gesellschaft und Demokratie in Deutschland, München 1966, S. 219.

¹⁰⁰ به نقل از رالف داریندورف (Ralf Dahrendorf) ، ص 219

¹⁰¹ Ralf Dahrendorf a.a. O., S. 120.

¹⁰² Vgl. Rene König, Fischer Lexikon Ä SoziologieÄ a.a. O. S. 157

¹⁰³ دانشمندان علم جامعه شناسی و روشنفکران خورده گیر وقتی خصلت ایدیولوژیک ناسیونالیسم را افشا می کنند قاعدتاً: خود را به حیث غیر-ناسیونالیست نشان می دهند. وقتی ما وظیفه ناسیونالیسم را به مثابه کاهش معرفتی و روانی ناامنی قبول می کنیم در این جا هم انتقاد تند جامعه ملی از منتقدین ناسیونالیسم و بخصوص دانشمندان جامعه شناسی قابل فهم می شود، زیرا آنها حل یک مشکل حیاتی را – هر چند هم که به آسانی قابل فهم است- زیر سوال برده و